

تحول نظریه‌ی عدالت رالز از عدالت اخلاقی به عدالت سیاسی

شهلا اسلامی^۱

چکیده

در این مقاله تحول نظریه‌ی عدالت رالز از عدالت اخلاقی - فلسفی به عدالت سیاسی به این صورت بررسی می‌شود: مرحله‌ی اول نظریه‌ی عدالت رالز با توجه به کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* شکل می‌گیرد. در این قسمت از نظریه‌ی عدالت به مفاهیم اساسی‌ای همچون قرارداد اجتماعی، موقعیت اولیه و تعادل تأملی توجه می‌شود. این مفاهیم دارای مبانی اخلاقی - فلسفی هستند که مرحله‌ی اول نظریه‌ی عدالت را شکل می‌دهند. مرحله‌ی دوم نظریه‌ی عدالت رالز، *کم‌رنگ شدن عدالت اخلاقی* - فلسفی است؛ مرحله‌ای که با توجه به کتاب‌های *لیبرالیسم سیاسی* و *عدالت به مثابه انصاف* شکل می‌گیرد. در این مرحله رالز مفاهیمی همچون کثرت‌گرایی، جامعه‌ی بسامان، عقل عمومی و اجماع همپوش را به کار می‌برد. بررسی این مفاهیم فهم تحول نظریه‌ی عدالت را آسانتر می‌کند. پس از بررسی سیر اجمالی تحول نظریه‌ی رالز که در آن مفاهیمی همچون موقعیت اولیه کم‌رنگ می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که نظریه‌ی عدالت رالز دارای مبانی اخلاقی - فلسفی است و بنابراین در سیر از عدالت اخلاقی - فلسفی به عدالت سیاسی به طور کامل موفق نمی‌شود.

کلید واژه‌ها

رالز، موقعیت اولیه، عدالت، انصاف، جامعه‌ی بسامان، عقل عمومی، اجماع همپوش.

^۱ عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.

مقدمه

موضوع اصلی این مقاله تحول نظریه‌ی عدالت جان رالز است. در تحول نظریه‌ی عدالت رالز پرسش اصلی این است که رالز چگونه با برداشتی^۱ اخلاقی - فلسفی از عدالت به سوی برداشتی سیاسی می‌رود؟ پرسش دیگری که در صدد پاسخ‌گویی به آن هستیم این است که آیا شیوه‌ی رالز برای گزار از عدالت اخلاقی به عدالت سیاسی موفقیت‌آمیز است؟ فرضیه‌ی اصلی با توجه به مطالعاتی که صورت گرفته، به طور کلی این است که رالز می‌خواسته با حذف متافیزیک از مرحله‌ی عدالت اخلاقی به عدالت سیاسی برسد که البته در این امر به طور کامل موفق نمی‌شود.

روشی که در این تحقیق به کار رفته است، روش توصیفی و تحلیلی است. همان‌گونه که توماس اسپرینگنز در کتاب *فهم نظریه‌های سیاسی* می‌گوید: «برای درک واقعی هرگونه جستار باید دقیقاً به روندهای فکری آن پی برد... و به آنچه «منطق درونی» در پدیده‌ها نامیده می‌شود، توجه دقیق نمود.»^۱ ابتدا با استفاده از کتاب‌های اصلی رالز *نظریه‌ی درباره عدالت*، *لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف* و پس از آن با مراجعه به شرح و تفاسیر و همچنین مقالات مهم در این زمینه سعی شده است مراحل تحول نظریه‌ی عدالت رالز بررسی شود.

برای پاسخ به پرسش‌هایی که مطرح کردیم، پس از درآمدی کوتاه به عدالت، به تحول نظریه‌ی عدالت رالز می‌پردازیم. به این منظور ابتدا به کتاب *نظریه‌ی درباره عدالت* که مرحله‌ی اول شکل‌گیری نظریه‌ی عدالت رالز است نظر می‌افکنیم. در این قسمت از نظریه‌ی عدالت، مفاهیمی اساسی همچون قرارداد اجتماعی^۲، موقعیت اولیه^۳ و تعادل تأملی^۴ رالز را در رسیدن به اصول عدالت یاری می‌رسانند. با توجه به مبانی اخلاقی این مفاهیم، آنها را در مرحله‌ی اول نظریه‌ی عدالت بررسی می‌کنیم.

^۱ اسپرینگنز، توماس. *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۸۲، ص ۳۰.

^۲ original position

^۳ social contract

^۴ reflective equilibrium

مرحله‌ی دوم نظریه‌ی عدالت رالز - عدالت سیاسی - مرحله‌ای است که با توجه به کتاب‌های لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف بررسی می‌شود. در شکل‌گیری این مرحله از نظریه‌ی عدالت، رالز مفاهیمی همچون کثرت‌گرایی،^۱ جامعه بسامان،^۲ جامعه به مثابه‌ی نظام منصفانه‌ی همکاری،^۳ ساختار اساسی،^۴ عقل عمومی^۵ و اجماع همپوش^۶ را به کار می‌برد که در این قسمت از مقاله آنها را بررسی می‌کنیم. بررسی این مفاهیم به ما کمک می‌کند که تحول نظریه‌ی عدالت رالز را از عدالت اخلاقی به عدالت سیاسی بهتر درک کنیم و بتوانیم مبانی متافیزیکی آنها را بیان کنیم. در آخر هم نتیجه‌گیری می‌آید. در این قسمت پس از بررسی اجمالی مراحل که گفتیم نتیجه‌گیری نهایی و درست یا غلط بودن فرضیه‌مان در طی تحقیق بیان می‌شود.

درآمدی به عدالت

عدالت از جمله مفاهیمی است که دارای ریشه‌ی ماقبل فلسفی است و واژه یونانی دیکایوسونه *dikaiosisune* برای نشان دادن مفهوم عدالت بکار می‌رفت. این واژه معادل دقیقی در زبان انگلیسی ندارد، اما بهترین ترجمه‌ی انگلیسی برای این واژه *Justice* است^۷ که در زبان فارسی به «عدالت» ترجمه شده است. دیکایوسونه نشان دهنده نوعی از حیات اجتماعی است که نمی‌توان با استفاده از یک کلمه مضمون آن را به طور دقیق بیان کرد. به طور مثال، در آثار هومر نظام جبری بر خدایان و انسان‌ها حکمفرما است و مدارج اخلاقی و نظم طبیعی کاملاً از هم متمایز نشده است. مفاهیم آگاتوس *agathos*^۸، آرته *arête*^۹ و دیکایوسونه در آثار هومر همه از یک خانواده‌اند و مستلزم نوع خاصی از نظم

1. pluralism

2. well ordered society

3. society as a fair system of cooperation

4. basic structure

5. public

6. overlapping consensus

7. Warburton, N., *Philosophy: The Classics*, London and New York, Routledge, 1998, p.6.

8. good به همان معنای

9. virtue به همان معنای

اجتماعی‌اند. هراکلیتوس می‌گفت: «خورشید نمی‌تواند از حد خود فراتر رود، در غیر این صورت ارینوس، مستخدمه‌های عدالت [دیکایوسونه] او را گیر می‌اندازند.»^۱ این دیدگاه درباره‌ی نظم، همراه با تغییر جامعه‌ی یونانی تغییر می‌کند، به طوری که میان هومر و نویسندگان پنج قرن بعد از او تفاوت زیادی در اسطوره‌های یونانی درباره‌ی نظم عالم هستی وجود دارد. «برای اولین بار فیلسوفان یونان باستان کوشیدند تا مفهوم عدالت را به صورت عقلانی تعریف کنند. از نظر فیلسوفان یونان عدالت در جایگاه مناسب خود یا همان قرار گرفتن موجودات در منزلت طبیعی آن‌ها است.»^۲

در رویکرد ذهنی‌گرای^۳ مدرن، سخن گفتن از مراتب طبیعی موجودات بی‌معناست. در این رویکرد مدرن، انسان دارای حقوق اساسی است. این حقوق مبنای نظریه‌های عدالت را تشکیل می‌دهد. در این وضعیت، نظریه‌های مختلفی از عدالت ارائه می‌شود که یکی از آن‌ها نظریه‌ی عدالت رالز است. در نظریه‌ی رالز، عدالت نهادی اجتماعی و اخلاقی تلقی می‌شود و می‌توان این نهاد را وضع کرد. عدالت در این دیدگاه مفهومی طبیعی نیست، بلکه مفهومی قراردادی است.

جان رالز به عنوان فردی تأثیرگذار بر اندیشه‌ی سیاسی- اخلاقی قرن بیستم و در واقع تاریخ فلسفه شناخته شده است، زیرا یکی از مهمترین دغدغه‌های فکری بشر را مطرح می‌کند. نظریه‌ی عدالت جان رالز یکی از مهمترین نظریه‌های عدالت است، به طوری که رابرت نازیک یکی از منتقدان رالز می‌گوید: «کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* جان رالز، کتابی قوی و عمیق در تفکر سیاسی و همچنین فلسفه‌ی اخلاق است که از زمان نوشته‌های جان استوارت میل مانند آن مشاهده نشده است... فیلسوفان سیاسی یا باید در چارچوب نظریه رالز کار کنند و یا اینکه دلیل نپرداختن به افکار او را بیان کنند.»^۴

1. MacIntire, A., *A Short History of Ethics*, London, Routledge, 1998, p.9.

2. Ibid.

3. subjectivism

4. Nagel, T., "Rawls on Justice" in: *Reading Rawls*, (ed.) Norman Daniels, Stanford, Stanford University press, 1989, p.1.

تحول نظریه عدالت رالز

برای پاسخ به پرسشی که مطرح کردیم باید مراحل شکل‌گیری نظریه‌ی عدالت جان رالز را از کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* شروع کنیم و پس از آن به *لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف* پردازیم.

الف) نظریه‌ای درباره عدالت

آنچه در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* مورد توجه رالز است، رسیدن به عدالت به مثابه انصاف^۱ است. رالز در پیش درآمدی بر چاپ اول کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* ابراز می‌دارد که برداشت او از عدالت به مثابه‌ی انصاف مناسب‌ترین مبنای اخلاقی را برای یک جامعه دموکراتیک تشکیل می‌دهد. بنابراین در این کتاب رالز در پی پایه‌ریزی این مبنای اخلاقی است؛ اگر چه او این ایده را بسط نمی‌دهد. همچنین اصول عدالتی که در موقعیت اولیه^۲ انتخاب می‌شوند، یک راهنمای جامع برای انتخاب فردی محسوب نمی‌شوند. برای رسیدن به اصول عدالت، رالز از ابزاری استفاده می‌کند که کاملاً اخلاقی هستند. برای توضیح بیشتر در این مورد به موقعیت اولیه می‌پردازیم.

الف-۱- از قرارداد اجتماعی به موقعیت اولیه

ادعای اصلی در سنت قرارداد اجتماعی را می‌توان در یک جمله بیان کرد: اجتماعات و نهادهای سیاسی نظیر دولت و قوانین آن از یک توافق نخستین میان افراد شکل می‌گیرند که توجیه‌کننده‌ی همین نهادها نیز هست. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی برای پاسخ دادن به دو سؤال اصلی و بنیادین فلسفه‌ی سیاسی طرح شده است: (۱) چرا اصلاً باید دولتی وجود داشته باشد؟ (۲) چه نوع دولتی باید وجود داشته باشد؟ متون اصلی سنت قرارداد اجتماعی عبارتند از: *لویاتان* هابز (۱۶۵۱)؛ *رساله‌ی دوم لاک* (۱۶۸۹)؛ *قرارداد اجتماعی روسو* (۱۷۶۶) و «نظریه‌ی عمل» کانت.^۳

^۱ Justice as fairness

^۲ original position

^۳ همپتن، جین، *فلسفه سیاسی*، ج ۱، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، صص ۱۰۹-۱۰۸.

رالز در مقدمه‌ی کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* چنین می‌گوید: «من از یک ترجمان کلی‌تر و انتزاعی‌تر ایده‌ی قرارداد اجتماعی به وسیله‌ی این موقعیت اولیه برای انجام این کار استفاده کرده‌ام.»^۱ «آنچه کوشیده‌ام انجام دهم این بوده است که نظریه‌ی سنتی قرارداد اجتماعی را آن‌گونه که لاک، روسو و کانت عرضه کرده‌اند، تعمیم دهم و به سطح بالاتری از انتزاع برسانم... در واقع من باید اذعان کنم که دیدگاه‌هایی که پیش نهاده‌ام به هیچ روی بدیع نیستند. اندیشه‌های هدایت‌گر نظریه‌ی عدالت من هم اندیشه‌های کلاسیک و شناخته شده‌اند. من امیدوارم که این نظریه به گونه‌ای بسط پیدا کند که در معرض اعتراضات آشکار قرار نگیرد. این نظریه از نظر ماهیت بسیار کانتی است.»^۲

نظریه‌ی قرارداد اجتماعی رالز با نظریه‌ی سنتی این نحله‌ی فکری تفاوت‌های مهمی دارد. همان‌طور که خودش این مطلب را در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* تصریح می‌کند: «نباید قرارداد نخستین را به معنای قرارداد برای ورود به یک جامعه‌ی خاص یا برپا کردن شکل خاصی از حکومت بگیریم.»^۳ هدف رالز نشان دادن مشروعیت اجتماعات سیاسی نیست، بلکه هدف اصلی او پیشنهاد چارچوبی است که می‌تواند داوری‌های سنجیده‌ی^۴ ما را در باب عدالت به نحوی توضیح و سامان دهد که راهنمایی برای تصمیم‌گیری‌های سیاسی ما باشد؛ قرارداد اجتماعی به نظر رالز برای این هدف بهترین گزینه است. در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت*، این اندیشه یک ابزار بازنمایی^۵ و همچون آزمون فکری^۶ است. آزمون فکری^۷ است که در آن فرد بتواند داوری‌های اخلاقی خود در مورد عدالت را با عقل خود تبیین کند. رالز تأکید می‌کند که نظریه‌ی عدالت به مثابه‌ی انصاف او یک نظریه‌ی قرارداد اجتماعی صرف نیست که تکیه‌گاه آن تنها بر یک

^۱ Rawls, John, *A Theory of Justice*, Cambridge, Harvard University Press, 1999.

^۲ Ibid. p. xviii.

^۳ Ibid, p.10.

^۴ considered judgements

^۵ device of representation

^۶ thought experiment

^۷ Ibid. p.19.

توافق و قرارداد اجتماعی بدون پشتوانه باشد و مبنای این توافق چندان اهمیتی نداشته باشد. او می‌گوید که اصول عدالت، مربوط به یک انتخاب عقلانی است و مبنای این انتخاب برای ما قابل بررسی است و مسأله‌ی موجه بودن این اصول به عقلانی بودن و موجه بودن آن انتخاب مربوط است.^۱

بر پایه‌ی این شیوه‌ی نگرش، اصول عدالت به وسیله‌ی بعضی از رویه‌های منصفانه انتخاب خواهند شد. به این صورت نامی که رالز برای این جریان به کار می‌برد، عدالت به مثابه‌ی انصاف است و ابزاری که برای شکل‌گیری این قرارداد به کار می‌برد موقعیت اولیه است. به نظر رالز «موقعیت اولیه» موقعیت بالفعلی است که برای هدف خاصی به کار می‌رود و بر این پایه توافقات بنیادین حاصل از آن منصفانه‌اند. بنابراین در یک موقعیت اولیه که خود منصفانه است بر سر اصول عدالت توافق می‌شود. البته «منظور از این عنوان آن نیست که عدالت و انصاف یکسان هستند، نسبت این دو همانند نسبت دو مفهوم شعر و استعاره در عبارت «شعر به مثابه‌ی استعاره است.»^۲ خواهد بود.»

همان‌طور که گفتیم آنچه اخلاقی بودن این توافق و قرارداد را تضمین می‌کند شرایطی است که در موقعیت اولیه حاکم است. در اینجا به توصیف این موقعیت از نظر رالز می‌پردازیم تا اخلاقی بودن و کلی بودن اصول عدالت بیشتر مشخص شود. موقعیت اولیه از نظر رالز موقعیتی فرضی^۳ است که در آن طرف‌های جعلی حضور دارند و این طرف‌ها عقلانی و بی‌غرض اند.^۴ طرف‌های قرارداد افرادی برابرند و همه دارای حقوق یکسان برای انتخاب اصول عدالت اند. بنابراین در شرایطی به سر می‌برند که نمی‌توانند تصمیمی شخصی و از روی نفع‌طلبی فردی اتخاذ کنند.^۵

1. Ibid. p.15.

2. Ibid. p.11.

3. hypothetical

4. Ibid. p.14.

5. Ibid. p.12.

موقعیت اولیه نوعی ابزار گزینش است و توافقی که در آن صورت می‌گیرد، توافقی فرضی و غیرتاریخی^۱ است. رالز می‌گوید در این موقعیت طرف‌های قرارداد برخی وظایف طبیعی اند که در میان آنها وظیفه‌ی عدالت برجسته‌تر است. وظیفه‌ی آسیب نرزدن یا صدمه نرساندن به دیگران، مثالی دیگر از وظایف طبیعی است. این مسئولیت به حمایت و تبعیت ما از نهادهایی احتیاج دارد که وجود دارند و برای ما به کار می‌روند. از نظر رالز، وظایف طبیعی بدون توجه به اعمال داوطلبانه ما انجام می‌پذیرند. آنها هیچ ارتباط فردی با نهادها یا فعالیت‌های اجتماعی ندارند.^۲ به عبارت دیگر، وظایف طبیعی ویژگی‌هایی پیشی‌نهاده‌ای هستند که احتیاجی به رضایت ندارند و مرهون همه‌ی افراد هستند. علی‌رغم وجهه‌ی پیشی‌نهاده‌ای آنها، رالز مشخص کرده است که این وظایف طبیعی از نهاد قرارداد اجتماعی مشتق می‌شوند. رالز هنگام صحبت از وظیفه‌ی طبیعی عدالت از دو صورت‌بندی متفاوت استفاده می‌کند: اول می‌گوید که وظیفه‌ی طبیعی بنیادی، وظیفه‌ی عدالت است. این وظیفه از ما می‌خواهد از نهادهای عادلانه حمایت کنیم. پس از آن اظهار می‌دارد که اصول وظیفه‌ی طبیعی و التزام، در موقعیت اولیه انتخاب می‌شوند. وظیفه‌ی طبیعی عدالت نه تنها پایه‌ی عدالت رالز بوده بلکه زمینه‌ی وفاداری ما به این نهاد نیز هست. به همین دلیل، توافق در مورد عدالت نه از گرایش طرف‌های قرارداد به عادل بودن، یا حمایت از نهادهای عادلانه، بلکه از یک وظیفه‌ی طبیعی نشأت می‌گیرد. طرف‌های قرارداد انتخاب نمی‌کنند تا عادل باشند، آنها می‌دانند که وظیفه‌ی طبیعی عدالت برعهده‌ی ایشان است و به رضایت یا اعمال داوطلبانه آنها بستگی ندارد.^۳

موقعیت اولیه در کتاب *عدالت به مثابه انصاف* الگوساز دو چیز است: اول الگوساز آنچه به نظر ما در اینجا و اکنون شرایط منصفانه‌ای است که قرار است در چهارچوب آن طرف‌های قرارداد بر سر شرایط منصفانه‌ی همکاری اجتماعی توافق کنند. این شرایط منصفانه قرار است ساختار اساسی را بر اساس آن تنظیم کند. دوم الگوسازی

¹ axhistorical

² Rawls, *A Theory of Justice*, p. 98.

³ Ibid.

آنچه به نظر ما، در اینجا و اکنون، محدودیت‌های قابل قبولی است که طرف‌ها براساس آن می‌توانند به طرز مناسبی اصول معینی از عدالت را بپذیرند و دیگر اصول را رد کنند.^۱ پرده‌ی جهل^۲ به عنوان مشخصه‌ی اصلی موقعیت اولیه معرفی می‌شود. به عقیده‌ی رالز باید تأثیر حوادث خاصی را که افراد را دچار مشکل می‌کند و آنها را به سوء استفاده از شرایط اجتماعی و طبیعی در جهت منافع خودشان ترغیب می‌کنند خنثی ساخت. طرف‌های قرارداد برای رسیدن به این هدف در پرده‌ی جهل قرار دارند، بنابراین از برخی حقایق آگاهی ندارند؛ از جمله: جایگاه خود در جامعه، موقعیت یا طبقه‌ی اجتماعی‌شان؛ سهم خود از توزیع سرمایه‌ها، توانایی‌های طبیعی، قدرت و استعداد، ویژگی‌های مربوط به روان‌شناسی خود، وضعیت اقتصادی یا سیاسی جامعه‌ی خود، سطح تمدن و فرهنگی که به آن دست یافته‌اند و اینکه به کدام نسل تعلق دارند. تنها حقایقی که می‌دانند حقایق کلی در مورد جامعه‌ی بشری است. همچنین امور سیاسی و اصول نظریه‌ی اقتصادی را درک می‌کنند و از مبنای سازماندهی اجتماعی و قوانین روان‌شناسی بشری آگاه هستند. این محدودیت‌ها از نظر رالز بسیار اساسی است و باعث می‌شود که اصول عدالتی که انتخاب می‌شوند منصفانه باشند.^۳

اچ. ای. میسون^۴ یکی از مفسران نظریه‌ی عدالت رالز در مورد شرایط موقعیت اولیه می‌گوید: «البته بدیهی است که وضعیت عجیب و غریبی که طرف‌ها در موقعیت اولیه دارند و دست به انتخاب می‌زنند؛ هر گونه اعتراض اخلاقی که عموماً علیه عملکردهای منفعت‌طلبانه مطرح می‌شوند را نامحتمل می‌سازد.»^۵

^۱ Rawls, J., *Justice as Fairness*, Harvard University Press, 2000, p. 17.

^۲ the veil of ignorance

^۳ Ibid. p.118.

^۴ H. E. Mason

^۵ Mason, H. E., "Midwest Studies in Philosophy" in: *Critical Assessments of Leading Political Philosophers*, II. (ed.) Chandran Kukathas, London and New York, Routledge, p. 47.

نکته‌ی آخری که در مورد شرایط رسیدن به اصول عدالت باید بگوییم این است که از نظر رالز این اصول باید عام^۱، جهانشمول^۲، همگانی^۳ و همچنین نهایی^۴ باشند. عام بودن از نظر رالز یعنی بدون ذکر نام افراد خاص بتوان آنها را فرمول‌بندی کرد. همچنین در ارائه‌ی نظریه‌ی عدالت باید از پرداختن به مشکل تعریف کردن ویژگی‌ها و روابط کلی اجتناب کرد و تنها از مواردی کمک گرفت که عقلانی به نظر برسند. جهانشمول بودن یعنی اینکه این اصول همه افراد را از جهت اینکه انسان‌های بااخلاقی هستند شامل شود. بنابراین همه انسان‌ها این اصول را می‌فهمند و به کار می‌برند. همگانی بودن برخاسته از دیدگاه قرارداد اجتماعی است. طرف‌های قرارداد اصولی را انتخاب می‌کنند که مورد قبول اکثریت مردم است و این ضامن ثبات همکاری اجتماعی است.^۵ نهایی بودن یعنی اینکه طرف‌ها باید نظام اصول را همچون دادگاه نهایی استینافی در عقل عملی بررسی کنند که نتیجه‌گیری به دست آمده از آن قطعی است.^۶

با تمام شرایطی که گفتیم، فهرستی از اصول، به طرف‌های قرارداد در موقعیت اولیه ارائه می‌شود که باید بهترین را انتخاب کنند. این فهرست به طور مفصل در بخش سوم کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* می‌آید که از میان آنها نهایتاً دو اصل عدالت انتخاب می‌شوند. تصمیم افراد در موقعیت اولیه به گونه‌ای است که همه موارد را در نظر می‌گیرند. این دو اصل عبارتند از:

اصل اول: هر شخصی باید حق برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامع آزادی‌های اساسی برابر داشته باشد که با نظام مشابهی آزادی برای همگان منافاتی نداشته باشد.

اصل دوم: نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید چنان سامان یابند که هر دوی آنها (الف) بیشترین نفع را برای محرومترین افراد داشته باشد...؛ (ب) به مناصب و مشاغلی

1. general

2. universal

3. publicity

4. final

5. Rawls, *A Theory of Justice*, pp. 113- 116.

6. Ibid, pp. 114- 116.

دسترسی داشته باشند که در شرایط منصفانه و برابر از نظر فرصت به روی همه گشوده باشند.^۱

اصل اول «اصل آزادی» نام دارد و بخش اول اصل دوم، «اصل تفاوت» و بخش دوم اصل دوم، «اصل فرصت برابر» نام دارد. اصل آزادی بر اصل دوم عدالت اولویت دارد. یعنی آزادی تضمین شده در اصل اول را نمی‌توان فدای منافع اقتصادی و اجتماعی کرد.^۲

رالز بسیاری از بنیادی‌ترین عقاید و داوری‌های اخلاقی را در توصیف موقعیت اولیه و نظریه‌ی عدالت به کار می‌برد: «مطمئناً در نظریه‌ی قرارداد اصول حق و عدالت دارای یک محتوای ویژه است و همان‌طور که دیدیم حسی (اخلاقی) وجود دارد که عمل براساس آن، همان عمل بر اساس اهمیت دادن به نوع بشر است.»^۳ به نظر او یک نظریه‌ی درست در یک رژیم قانونی عادل، نظریه‌ی عدالتی را پیش‌فرض می‌گیرد که حاکی از تأثیر احساسات اخلاقی بر روابط عمومی است. همان‌طور که در پیش درآمدی بر چاپ اول کتاب *نظریه‌ی عدالت* درباره عدالت ابراز می‌دارد، برداشت او از عدالت به مثابه‌ی انصاف مناسب‌ترین مبنای اخلاقی را برای یک جامعه‌ی دموکراتیک تشکیل می‌دهد. بنابراین رالز در این کتاب در پی پایه‌ریزی این مبنای اخلاقی است؛ اگر چه این ایده را بسط نمی‌دهد. به عبارت دیگر هر چند رالز فرض می‌کند که نظریه‌ی عدالت او ممکن است به یک نظریه‌ی کلی حق و حتی به یک نظریه‌ی فضایل گسترش پیدا کند، اما او این طرح‌ها را گسترش نمی‌دهد.^۴ برای نشان دادن مبانی فلسفی - اخلاقی نظریه‌ی عدالت رالز باید ابتدا به فن تعادل تأملی و پس از آن تفسیر کانتی نظریه‌ی عدالت رالز بپردازیم.

الف-۲- تعادل تأملی

همان‌گونه که گفتیم رالز از فنی به نام تعادل تأملی استفاده می‌کند که قبل از او نیز در نظریه‌های اخلاقی استفاده شده است. نزد رالز نیز مفهوم تعادل تأملی در کانون شناخت

¹ Ibid. p. 54.

² Ibid. p. 53.

³ Ibid. p. 426.

⁴ Ibid. p. 17.

و رسیدن به اصول عدالت اخلاقی است. پیش‌فرض رالز در این مورد این است که همه‌ی اشخاص از قابلیت تعقل و حس عدالت‌خواهی برخوردار هستند. همچنین رالز در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* می‌گوید: «مبنای نظریه‌ی عدالت بر پایه‌ی شهود است.» همچنین در اینجا بیان می‌کند که: «هدف ما باید تبیین برداشتی از عدالت باشد که هرچه قدر هم از شهود، اعم از داوری‌های اخلاقی یا دوران‌دیشانه، کمک بگیرد، هدفش تقارن و نزدیک ساختن داوری‌های سنجیده‌ی ما در مورد عدالت باشد.»^۱ و البته این کار از نظر رالز عقلانی است. «چون همگن ساختن داوری‌های سنجیده‌ی ما در مورد عدالت امری عقلانی است.»^۲ وقتی رالز بارها از داوری‌های سنجیده‌ی ما صحبت می‌کند، منظورش را به طور دقیق این‌گونه بیان می‌کند: هر یک از ما داوری‌هایی داریم که تثبیت شده‌اند؛ داوری‌هایی که هرگز انتظار نداریم از آن‌ها دست برداریم. رالز در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* این‌گونه مثال می‌زند: ما مطمئن هستیم که عدم تساهل مذهبی و تبعیض نژادی غیرعادلانه است. ما فکر می‌کنیم که این چیزها را با دقت بررسی کرده‌ایم و به یک قضاوت بی‌طرفانه رسیده‌ایم. این عقاید، نقاط ثابت^۳ موقتی هستند که فرض می‌کنیم هر تصویری از عدالت باید با آن منطبق باشد. می‌توانیم بررسی موقعیت اولیه یا قضاوت‌هایمان را اصلاح کنیم؛ حتی قضاوت‌هایی که همان نقاط ثابت ما هستند. با جابجا کردن آنها، گاهی با تغییر شرایط قرارداد و ترسیم قضاوت‌هایمان و مقایسه‌ی آنها با اصلشان سرانجام چارچوبی برای موقعیت اولیه می‌یابیم که حاکی از شرایط معقول است و منجر به اصولی می‌شود که با داوری‌های سنجیده ما مطابق است. نزد رالز این همان تعادل تأملی است. این یک تعادل است چون قضاوت‌ها و اصول ما، به هم پیوند می‌خورد و از آنجا که می‌دانیم با چه اصولی قضاوت‌های ما متعادل است، امری از روی تأمل است. رالز به دنبال آن است که این نوع داوری‌های اخلاقی ما و اصولی که حس عدالت‌خواهی‌مان به آن حکم می‌کند، در تناسب با هم قرار گیرند. این تناسب و

¹ Ibid. p. 108.

² Ibid. p. 40.

³ Fix points

سازگاری میان اصول عدالت و داوری‌های سنجیده‌ی ما طی یک فرآیند صورت می‌گیرد که رالز آن را تعادل تأملی می‌نامد.^۱

بعضی فلاسفه معتقدند که روش تعادل تأملی یک صورت شهودگرایی اخلاقی و در واقع شهودگرایی ذهنی است. این اعتراض مبتنی بر دو مطلب است:

(۱) اینکه تعادل تأملی فقط برخی داوری‌های اخلاقی نسبتاً معین را منظم می‌سازد.

(۲) اینکه داوری‌های سنجیده‌ی اخلاقی مبنای درستی برای یک نظریه‌ی اخلاقی نیست.^۲

در جواب به این انتقاد باید گفت از نظر رالز، تعادل تأملی صرفاً تعدادی از داوری‌ها را منظم نمی‌کند، بلکه عامل بازبینی داوری‌های اخلاقی است. هیچ گونه‌ای از داوری‌های اخلاقی در مقابل اصلاحات ایمن نیست.

الف-۳- تفسیر کانتی نظریه‌ی عدالت

مطلب بعدی که نشان‌دهنده‌ی گرایش نظریه‌ی عدالت رالز به عدالت اخلاقی است، همان‌گونه که خودش می‌گوید، کانتی بودن نظریه‌ی عدالت است. رالز رویه‌ای را که در موقعیت اولیه شرح دادیم، عدالت رویه‌ای محض می‌نامد. همین رویه است که از شرح و تفسیر کانت‌گونه برخوردار می‌شود. «در این صورت می‌توان موقعیت اولیه را به عنوان شرح و تفسیر رویه‌ای مورد تصور کانت از خودآیینی^۳ [۲] و امر مطلق^۴ در نظر گرفت. اصول تنظیم‌کننده‌ی قلمرو غایات^۵ آن اصولی هستند که در این موقعیت انتخاب خواهند شد، و شرح و توصیف این موقعیت باعث می‌شود که بتوانیم آن معنایی را توضیح بدهیم که براساس آن، با عمل کردن در راستای این اصول، طبیعت خویش را به عنوان افراد عقلانی آزاد و برابر منعکس کنیم.»^۶ کانت مراد خود را از قلمرو غایات این‌گونه بیان می‌کند: «پیوستگی منظم ذات‌های خردمند گوناگون به وسیله قوانین

¹ Ibid. p. 18.

² Raz, J., "The Claims of Reflective Equilibrium" in: *Critical Assessments II*, p. 178.

³ autonomy

⁴ categorical imperative

⁵ kingdom of ends

⁶ Rawls, *A Theory of Justice*, p. 226.

مشترک.»^۱ همان‌طور که رالز می‌گوید، افراد عقلانی بر پایه‌ی قانون‌های مشترک در وحدتی منظم، قلمرو غایات را به وجود می‌آورند.

از نظر رالز اصول عدالت، اصول اخلاقی‌اند و موضوع انتخاب عقلانی‌اند. این اصول معرف این قانون اخلاقی است که انسان‌ها می‌توانند به لحاظ عقلانی کردار خود را در یک جامعه‌ی هم سود اخلاقی^۲ مدیریت کنند. همان‌گونه که کانت فرض می‌کند که قانون‌گذاری اخلاقی باید در چارچوب آن شرایطی پذیرفته شوند که ویژگی انسان‌ها را به عنوان مخلوقاتی عقلانی و برابر و آزاد متجلی سازد، به نظر رالز نیز شرح و توصیف موقعیت اولیه، تلاشی برای شرح و تفسیر این برداشت و مفهوم است.^۳ رالز می‌گوید: «کانت معتقد بود که یک شخص زمانی که اصول کنش و کردار خود را به مثابه‌ی کاملترین بیان ممکن ماهیت خود به عنوان یک موجود عقلانی آزاد و برابر برمی‌گزیند، به نفع خودآیین عمل می‌کند.»^۴ بنابراین هرگاه اشخاص بر پایه این اصول عمل کنند، هماهنگ با اصولی عمل کرده‌اند که در مقام اشخاص عقلانی و [اصل] خودآیینی در یک موقعیت اولیه برابری آنها را برگزیده‌اند. همچنین به نظر رالز اشخاص در موقعیت اولیه بی‌طرف هستند و مفهوم بی‌طرفی با مفهوم و تلقی کانت از خودآیینی سازگار است و این امر دلیلی است برای عقلانیت طرف‌های قرارداد. به نظر رالز «اصول عدالت در تلقی کانت امور مطلق هستند، زیرا کانت یک امر مطلق را اصل رفتاری می‌داند که برای یک شخص به واسطه‌ی سرشت او به مثابه‌ی یک موجود عقلانی آزاد و برابر کاربرد دارد. اعتبار اصول اخلاقی به این نیست که فرض بگیرد یک فرد یک خواسته یا یک هدف خاص دارد. عمل براساس اصول عدالت هم‌عرض با عمل برپایه امر مطلق قطعی است.»^۵

ادعای رالز این است که اگر فردی تمایل داشته باشد فقط بر مبنای اصولی عمل کند که در موقعیت اولیه قابل قبول بوده‌اند، در این صورت است که او به شکل

^۱ کانت، *امانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه‌ی حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹، ص.؟.

^۲ ethical common wealth

^۳ Rawls, *A Theory of Justice*, p. 221.

^۴ Ibid.

^۵ Ibid. p. 222.

خودآیین عمل می‌کند. برای دفاع از این ادعا باید بتوان پیوند و رابطه‌ای را میان دو حقیقت برقرار ساخت: تمایل برای عمل کردن فقط در چهارچوب اصولی که از سوی عوامل عقلانی برگزیده شده‌اند، و اصولی که فرد از نظر موقعیت اولیه آنها را به صورت قابل قبول مشاهده می‌کند. همین رابطه را رالز - با توجه به اینکه موقعیت اولیه را می‌توان به عنوان یک تفسیر رویه‌ای از تصور کانت از خودآیینی مشاهده کرد - بیان می‌کند.

نکته‌ی مورد نظر در اینجا این است که اراده و خواست نسبت به چیزی به عنوان قانون عملی، معادل با اراده و خواست آن به عنوان اصلی حاکم بر رفتار کلیه‌ی موجودات عقلانی‌ست؛ و از این روی معادل با اراده‌ی نسبت به آن، به عنوان یک قانون عمومی برای همه‌ی موجودات عقلانی محسوب می‌شود. کانت توصیه می‌کند می‌توانیم به چنین تصویری از موجودات عقلانی تحت قوانین عمومی دست پیدا کنیم. نکته‌ی رالز در این است که موقعیت اولیه با استفاده از تحدید پرده‌ی جهل، یک ابزار روش‌شناسی را برای اجرای چنین انتزاعی فراهم می‌کند؛ به طوری که باعث می‌شود فرد بتواند آن چیزی را استخراج کند که موجودات عقلانی آن را به شکل اصول عمومی جهانی بخواهند.^۱

بنابراین در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری نظریه‌ی عدالت رالز، مبانی متافیزیکی به کار می‌رود که نشان دهنده‌ی اخلاقی بودن و کلی بودن اصول عدالت هستند. «اگر عدالت به مثابه‌ی انصاف به طور معقول موفق شود، گام بعدی مطالعه و بررسی دیدگاه کلی‌تری است که در عبارت «درستی به مثابه انصاف»^۲ وجود دارد.»^۳ پس از بررسی این مرحله به تحول نظریه‌ی عدالت رالز در سخنرانی‌ها و کتاب‌های مهم او *لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف* می‌پردازیم.

^۱ Ibid. p. 221.

^۲ rightness as fairness

^۳ Ibid. p. 15.

ب) عدالت سیاسی

برای اینکه ببینیم منظور رالز از مفهوم سیاسی در عدالت سیاسی چیست. بعضی از برداشت‌ها را از سیاست بیان می‌کنیم.

۱) نظامی از قوانین که در آن عدالت به صورت توزیع کالاها مطابق با روندهای منصفانه فهمیده می‌شود.

۲) پژوهش و نهادینه کردن کالاهای عمومی.

۳) به دنبال شکوه و افتخار (ماکیاولی).

۴) به دنبال نظم (هابز).

۵) ایجاد قدرت حکومتی.

۶) نظامی از اصول برای حل درگیری‌ها.

۷) نظامی از اصول در جهت اجتناب از درگیری‌ها (اختلافاتی که ممکن است ثبات را تهدید کند).

۸) حوزه‌ای از واژگان متضاد که در آن اتفاق نظر غیرممکن است^۱ (لیوتار).

با استفاده از این برداشت‌های سیاسی به صورت یک پیش‌زمینه، باید دیدگاه رالز را در مورد لیبرالیسم سیاسی بررسی کنیم. نظریه‌ی عدالت رالز در موارد زیر عمدتاً سیاسی است: ۱- تلاش وی برای بیان دیدگاهی از عدالت براساس ارزش‌هایی که بخشی از تاریخ و فرهنگ آزادی‌های مشروط هستند. ۲- تلاش وی برای مهیا کردن فضای گسترده‌ای برای امکان برداشت‌های متضاد از خیل انسانی. ۳- ترغیب ارزش‌های سیاسی همکاری، ثبات و نظم از طریق سازمان‌بندی و یا اجتناب از تضادها.

اولین مطلب در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، عدالت سیاسی در یک جامعه‌ی دموکراتیک است. در این مورد رالز می‌پرسد: «مفهوم مناسب عدالت برای توصیف شرایط منصفانه‌ی همکاری اجتماعی میان شهروندان آزاد و برابر و اعضای جامعه از نسلی به نسل

¹ Alejandro, R., *The Limits of Rawlsian Justice*, Baltimore, The John Hopkins University Press, 1998, p. 116.

بعد چیست؟»^۱ پاسخی که رالز به این سؤال می‌دهد، محدود کردن عدم توافق‌ها است. به نظر او، اگر چه اعتقادات انسان به تدریج تغییر می‌کنند، ولی مجموعه‌ای از اعتقادات هستند که هنوز هم مورد توافق هستند؛ مثل این عقیده که برده‌داری نادرست است. مبانی عدالت سیاسی را رالز در اینجا در ایده‌هایی شهودی^۲ می‌داند که از آموزه‌های جامع مذهبی، اخلاقی و یا سیاسی جدا شده و در فرهنگ سیاسی جوامع دموکراتیک یافت می‌شود. این ایده‌ها، آن‌قدر در فرهنگ جوامع دموکراتیک ریشه دوانده‌اند که اشخاص معقول می‌توانند آنها را به عنوان نقاط آغازین جستجوی توافق بر سر عدالت سیاسی قبول کنند. حال رالز می‌خواهد اصول و ایده‌های اصلی ضمنی در این اعتقادات را به یک مفهوم سیاسی منسجم عدالت تبدیل کند. قبلاً در تعادل تأملی گفته شد که این اعتقادات نقاط ثابت موقتی هستند که هر مفهوم معقولی باید با آنها مطابق باشد. بنابراین با نگاه به خود فرهنگ عمومی به عنوان سرمایه‌ی مشترک شروع می‌کند. نهایتاً به این مطلب می‌رسد که یک مفهوم سیاسی عدالت که قابل قبول باشد، باید در تمام سطوح همگانی بودن، براساس تأمل مقتضی و با آنچه رالز آن را تعادل تأملی می‌نامد، با داورهای سنجیده‌مان مطابق باشد.

بنابراین با نگاه به فرهنگ عمومی جامعه به عنوان سرمایه‌ی مشترک شروع می‌کند. و البته همان‌گونه که قبلاً گفتیم تأکید رالز در مراحل اولیه‌ی نظریه‌ی عدالت، بر موقعیت اولیه است و نه فرهنگ عمومی جامعه‌ی دموکراتیک و این مرحله‌ای است که تحول نظریه‌ی عدالت رالز را شکل می‌دهد. به نظر رالز برای شکل دادن عدالت سیاسی باید در پی یافتن پایه و اساسی برای توافق عمومی باشیم که مستقل از آموزه‌های مذهبی و فلسفی تنش‌زا و مخالف باشد.

رالز پرسش دومی را مطرح می‌کند که چگونه شهروندان با آموزه‌های اخلاقی و فلسفی و مذهبی می‌توانند یک جامعه دموکراتیک ثابت و عادل را ایجاد کنند. رالز پاسخ می‌دهد که باید مفهوم عدالت سیاسی و نه متافیزیکی را در نظر داشت. در این صورت

^۱ Rawls, J., *Political Liberalism*, New York, Columbia University Press, 1996, p. 3.

^۲ intuitive ideas.

هدف لیبرالیسم سیاسی ایجاد یک دیدگاه عاری از آرایش^۱ است.^۲ در اینجا باید به مطلب مهمی اشاره کنیم، رالز در مقدمه‌ی کتاب *لیبرالیسم سیاسی* می‌گوید: «مفهوم سیاسی از عدالت به منظور اینکه مفهوم اخلاقی باشد باید شامل آرمان‌های اخلاقی و هنجاری خودش باشد.»^۳ همچنین در کتاب *عدالت به مثابه انصاف* برداشت سیاسی از عدالت را اخلاقی می‌داند.^۴ «بنابراین حقوق و وظایف سیاسی، اخلاقی به شمار می‌آیند، زیرا جزئی از یک مفهوم سیاسی، یعنی مفهوم ارزشی (اخلاقی) با آرمان‌های ذاتی خودش هستند؛ اگر چه خودش یک آموزه جامع^[۳] نیست.»^۵

برای بررسی اینکه آیا می‌توانیم با توجه به مبانی رالز، برداشت از عدالت را صرفاً سیاسی و نه اخلاقی بدانیم، باید آن‌طور که خودش می‌گوید به ایده‌هایی که در فرهنگ سیاسی عمومی جامعه‌ی دموکراتیک وجود دارد و به برداشتی سیاسی از عدالت منجر می‌شود بپردازیم.

ب- ۱- کثرت‌گرایی^۶

کثرت‌گرایی ویژگی دائمی و اولین واقعیت فرهنگ دموکراتیک است؛ به این معنا که تعدد آموزه‌های دینی، فلسفی و اخلاقی در جوامع دموکراتیک مدرن - که رالز آنها را آموزه‌های جامع معقول می‌نامد - وضعیتی صرفاً تاریخی نیست که به آسانی از بین برود، بلکه ویژگی دائم فرهنگ دموکراتیک است. به نظر رالز تحت شرایطی سیاسی و اجتماعی که حقوق و آزادی‌های اساسی را تضمین می‌کند، تنوع آموزه‌های جامع معقول و متضاد، شکل می‌گیرد. واقعیت دومی که به واقعیت کثرت‌گرایی مرتبط است این است که پیروی مداوم همگانی از آموزه‌ای جامع، فقط با کاربرد ظالمانه‌ی قدرت دولتی امکان‌پذیر است. رالز این واقعیت را واقعیتِ ظلم می‌نامد، مثل جامعه‌ی قرون وسطی در تأیید مذهب کاتولیسم. واقعیت سوم هم این است که رژیم دموکراتیک باید آزادانه از

¹ free standing

² Ibid, p. 47.

³ Ibid, p. xlv.

^۴ رالز، جان. *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه‌ی عرفان ثابتی، تهران، آگاه، ۱۳۸۴، ص ۵۷.

⁵ Ibid.

⁶ pluralism

جانب حداکثر قابل توجهی از شهروندان حمایت شود، که از نظر سیاسی فعال هستند.^۱ همراه با این حقیقت کلی، برداشتهای کلی سیاسی از عدالت به نظر رالز، برداشتی است که توسط آموزه‌های جامع معقول متفاوت و مخالف تأیید می‌شود.

با توجه به این سه حقیقت، رالز به سؤالی که مطرح کردیم جواب می‌دهد، زیرا به نظر او هیچ آموزه‌ی اخلاقی، فلسفی و مذهبی معقول که توسط همه‌ی شهروندان تأیید شود وجود ندارد. به گفته او، برداشتی از عدالت که در یک جامعه‌ی سیاسی تصدیق گردد، باید با «حوزه‌ی سیاسی»^۲ محدود شود و ایده‌ی جامعه‌ی دموکراتیک سامان بر این اساس شکل گیرد. در اینجا رالز وارد برداشت سیاسی از عدالت می‌شود. برای وضوح مطلب، رالز می‌گوید دیدگاه‌های کلی شهروندان دو قسمت دارد: یک بخش آن همراه با برداشت سیاسی عمومی عدالت است؛ و دیگری همراه با آموزه‌ی جامع است. به نظر رالز همه‌ی شهروندان به طور فردی تصمیم می‌گیرند که برداشت سیاسی عمومی را تأیید کنند و چگونگی این تأیید به آموزه‌های جامع‌شان بستگی دارد.

رالز کثرت‌گرایی را با توجه به مفهوم بارهای داوری^۳ تبیین می‌کند. سؤال مهمی را رالز در این مورد مطرح می‌کند: چگونه عدم توافق معقول شکل می‌گیرد؟ در جواب به این سؤال او می‌گوید که عدم توافق معقول یک عدم توافق میان اشخاص معقول است؛ یعنی میان افرادی به عنوان شهروندان آزاد و برابر در یک رژیم قانونی که مایل به همکاری در جامعه هستند. این افراد دارای قدرت تفکر در قضاوت مشابه هستند. به نظر رالز این عدم توافق‌ها به دلایل مختلفی ایجاد می‌شود که او آنها را بارهای داوری می‌نامد. به طور خلاصه این دلایل عبارتند از ۱- شواهد تجربی و علمی یک مورد، ممکن است متضاد و پیچیده باشد. ۲- درباره‌ی ارزش و اهمیت چیزها اختلاف نظر است و به قضاوت‌های مختلف منجر می‌شود. ۳- تمام مفاهیم، نه فقط

¹ Rawls, *Political Liberalism*, p. 38.

² domain of political

³ burdens of judgments

مفاهیم سیاسی و اخلاقی مبهم‌اند. ۴- شیوهی ارزیابی شواهد و سنجش ارزش‌های اخلاقی و سیاسی متأثر از کل تجربه‌ی ما، یعنی کل جریان زندگی ما تاکنون است.^۱

ب- ۲- جامعه به مثابه‌ی نظام منصفانه‌ی همکاری

یکی از ایده‌های مهم که به برداشتی سیاسی منجر می‌شود، ایده‌ی جامعه به مثابه‌ی نظام منصفانه‌ی همکاری اجتماعی در طول زمان از نسلی به نسل بعد است. این ایده در هر سه کتاب رالز مطرح می‌شود و در پیوند با دو ایده‌ی بنیادین دیگر است؛ ایده‌ی شهروندان در مقام اشخاص آزاد و برابر و ایده‌ی جامعه‌ی بسامان. وقتی رالز جامعه‌ی دموکراتیک را نوعی نظام منصفانه‌ی همکاری می‌داند به معنای آن است که شهروندان این جامعه، نظم خود را نوعی نظم ثابت طبیعی یا ساختاری نهادی نمی‌دانند که با آموزه‌های دینی یا اصول سلسله‌مراتبی توجیه شود. اصول عدالتی که انتخاب می‌شود شرایط منصفانه‌ی همکاری اجتماعی را تعیین می‌کند. با مشخص شدن اصول عدالت، حقوق و تکالیف مختص به نهادهای سیاسی و اجتماعی تعیین می‌شود.^۲

ب- ۳- ایده‌ی ساختار اساسی^۳

رالز موضوع اصلی عدالت را ساختار اساسی جامعه می‌داند. ساختار اساسی «روشی است که به وسیله‌ی آن نهادهای اجتماعی مهم حقوق و وظایف را تقسیم و سود حاصل از همکاری اجتماعی را مشخص می‌کنند.»^۴ وقتی اصول عدالت در ساختار بنیادین جامعه‌ی دموکراتیک کار برداشته باشد، این جامعه با برداشتی عمومی از عدالت سامان می‌یابد؛ به این معنا که همه، برداشت سیاسی یکسانی از عدالت دارند، اصول یکسانی از عدالت را می‌پذیرند و می‌دانند که ساختار اساسی جامعه، یعنی نهادهای سیاسی و اجتماعی، این اصول را برآورده می‌کنند.^۵

^۱ Ibid. p. 56.

^۲ Ibid, p. 16.

^۳ basic structure

^۴ Rawls, A Theory of Justice, p. 6-7.

^۵ رالز، عدالت به مثابه انصاف، صص ۲۶-۲۷.

مطلبی که رالز آن را بیان می‌کند، به تمایزی که او میان جامعه^۱ و اجتماع^۲ و انجمن^۳ قائل می‌شود مربوط است. به نظر رالز جامعه‌ی دموکراتیک نوعی اجتماع نیست و امکان ندارد چنین باشد. مراد او از اجتماع مجموعه‌ای از اشخاص است که آموزه جامع یا تقریباً جامع واحدی را قبول دارند. همچنین به نظر رالز، جامعه‌ی سیاسی نوعی انجمن نیست، زیرا افراد در انجمن دارای غایت و هدف مشترک هستند؛ یعنی اینکه همه‌ی افراد جامعه، غایت و هدف مشترکی ندارند. همچنین ما به طور اختیاری وارد جامعه نمی‌شویم، بلکه برعکس، ما در لحظه‌ی معینی از زمان تاریخی، خود را در جامعه‌ی سیاسی می‌یابیم. به عبارت دیگر یک جامعه‌ی دموکراتیک یک نظام اجتماعی بسته است که ورود به آن توسط تولد و خروج از آن فقط به واسطه‌ی مرگ انجام می‌شود. همچنین جامعه بدون اهداف و غایات به سبک اشخاص یا انجمن‌هاست.

ب- ۴- عقل عمومی^۴

عقل عمومی به طور صریح بعد از کتاب *نظریه‌ی دربارہ عدالت* و رفتن به سوی *لیبرالیسم سیاسی* و جستجوی زمینه‌ی مشترکی که براساس آن افراد بتوانند علی‌رغم تفاوت‌های عمیق مذهبی و اخلاقی خویش در کنار هم به سر برند، مطرح شده است. البته خود این مفهوم به تنهایی همیشه در کانون فلسفه‌ی او قرار گرفته است. در کتاب *نظریه‌ی دربارہ عدالت*، عقل عمومی تحت ایده‌ی همگانی بودن مطرح می‌شود؛ به طوری که بخش لاینفکی از عدالت به مثابه انصاف را شکل می‌دهد. در آثار بعدی رالز، عقل عمومی رئوس کلی یک الگوی پیچیده‌ای از دموکراسی مبتنی بر مشورت و تأمل را مشخص می‌سازد. نظریه‌ی قرارداد رالز به نتیجه‌ی مطلوب یافته‌های هر یک از افراد - براساس استدلال و دلایلی که دیگران نیز باید آن‌ها را بپذیرند - اشاره دارد. این خصوصیت را رالز همگانی بودن می‌خواند و یکی از فضایل ایده‌ی قرارداد رالز این است که این آرمان را آشکار می‌سازد. همگانی بودن معادل است با استدلال‌هایی که هر

1. society

2. community

3. association

4. public reason

شخص باید برای تأیید اصول عدالت داشته باشد. این‌ها همان استدلال‌هایی هستند که هر شخص در افراد دیگر برای تأیید همان اصول مشاهده می‌کند.

دو اصل عدالت رالز نظامی را برای عدالت تعریف می‌کند که اجرای عملی آن حمایت افراد را به دنبال خواهد داشت؛ حتی آن کسانی را که در نامطلوب‌ترین وضع به سر می‌برند. هر فردی می‌بیند که افراد دیگر نیز برای پذیرش اصول عدالت از استدلال‌هایی مشابه برخوردارند. این تصدیق و تأیید دو جانبه‌ی اصول، جوهره‌ی همان مفهومی است که رالز با عبارت انصاف به عنوان برداشتی از عدالت مطرح می‌سازد. ایده‌ی انصاف، ارزش همگانی بودن را توصیف می‌کند. همگانی بودن در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* به عقل عمومی ارتقاء می‌یابد. چنین جامعه‌ای با برداشتی عمومی از عدالت سامان می‌یابد و لذا به نظر رالز بسامان است. همه، برداشت یکسانی از عدالت را می‌پذیرند و می‌دانند که دیگران هم چنین می‌کنند. همچنین همه در چنین جامعه‌ای می‌دانند که ساختار اساسی جامعه، اصول عدالت را برآورده می‌سازد. به نظر رالز وقتی می‌گوییم همه‌ی اعضای جامعه برداشت سیاسی یکسانی از عدالت دارند، با توجه به واقعیت کثرت‌گرایی غیرممکن است که همه‌ی شهروندان^[۴] یک جامعه آموزشی جامع یکسانی را بپذیرند؛ بلکه شهروندان دموکراتیکی که به آموزه‌های جامع متفاوتی عقیده دارند، می‌توانند درباره‌ی برداشت‌های سیاسی از عدالت توافق کنند.^۱

در سخنرانی‌های دیویی^۲، رالز و همچنین نوشته‌ها و آثار مقارن او، یک برداشت از عدالت زمانی شرط همگانی بودن را عملی می‌سازد که پذیرش آن نه تنها در رابطه با آگاهی عمومی باشد بلکه همچنین به روشی توجیه می‌شود که همگان بتوانند بدان روش عمل کنند. «یک جامعه‌ی سیاسی و در واقع هر عامل عقلانی و معقول، خواه فرد باشد یا خانواده، یک انجمن یا حتی یک اتحادیه‌ی جوامع سیاسی، روشی را برای شکل‌دهی طرح‌هایش، یعنی روشی برای قرار دادن غایاتش بر حسب اولویت و بر حسب قرار گرفتن تصمیماتش دارد. روشی که جامعه‌ی سیاسی برای انجام این کار دارد،

^۱ رالز، *عدالت به مثابه انصاف*، ص ۳۳.

^۲ Dewey

عقلش است. توانایی برای انجام حتی به صورت متفاوت این کار نیز در عقل است. این یک قدرت اخلاقی و عقلانی است که ریشه در ظرفیت‌های اعضای انسانی‌اش دارد.^۱ البته به نظر رالز همه عقل‌ها، عقل عمومی نیستند. مثلاً عقل مربوط به کلیساها، دانشگاه‌ها و بسیاری از انجمن‌های دیگر غیرعمومی‌اند. به این ترتیب، در جوامع استبدادی و اشرافی هم عقل عمومی وجود ندارد. با این توصیفات عقل عمومی مختص جامعه‌ی دموکراتیک است.

رالز در پاورقی همین قسمت از کتاب *لیبرالیسم سیاسی* می‌گوید که عنوان عقل عمومی با بحث کانت در مورد تمایز میان عقل عمومی و عقل خصوصی^۲ بیان شده است. کانت این مطلب را در مقاله‌ی «روشنگری چیست» این‌گونه بیان می‌کند: «کاربرد همگانی عقل خویش را می‌باید همواره آزاد گذاشت و این یگانه ابزاری است که می‌تواند آدمیان را همواره به روشنگری برساند؛ اما کاربرد خصوصی آن چه بسا تنگ و محدود تواند بود بی‌آنکه روشنگری از این جهت با دشواری ویژه‌ای روبرو شود. درک من از کاربرد عقل خویش در امور همگانی، آن استفاده‌ای است که کسی در مقام اهل علم در مقابل جماعت خوانندگان‌اش از عقل خود می‌کند و کاربرد خصوصی آن کاربردی است که کسی مجاز است در سمت اداری و یا مدنی معینی که به وی سپرده شده است از عقل خود بکند.»^۳

در کتاب *قانون مردم*، رالز عقل عمومی را از سه جهت عمومی می‌داند: به عنوان عقل شهروندان آزاد و برابر، عقل عمومی است. موضوعش خیر عمومی مرتبط به عدالت اساسی است که مسائل‌اش دو گونه است؛ الزامات قانونی و مواد عدالت است. ماهیت و محتوایش عمومی است که در استدلال عمومی با مفاهیم معقول عدالت سیاسی بیان می‌شود و به طور معقول برای توجیه معیار معامله به مثل درک می‌شود.^۴

^۱ Ibid, p. 212.

^۲ private reason

^۳ کهن، لارنس. *متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و دیگران، تهران، نی ۱۳۸۱، صص ۵۴-۵۳.

^۴ Rawls, J., *The Law of Peoples*, Mass, Harvard university Press, 1999, p. 133.

آخرین مطلبی که در مورد عقل عمومی باید بگوییم این است که نهایتاً به نظر رالز علت معرفی ایده عقل عمومی این است که «هر چند قدرت سیاسی در رژیم دموکراتیک همواره قاهر است، که با انحصار قدرت قانونی نزد دولت تحکیم می‌یابد- ولی در عین حال قدرت عامه‌ی مردم هم هست؛ یعنی قدرت شهروندان آزاد و برابر در مقام شخص حقوقی.»^۱

ب- ۵- ایده‌ی اجماع همپوش

به نظر رالز درست است که در جامعه‌ی بسامان همه شهروندان برداشت یکسانی از عدالت را تأیید می‌کنند، اما آن‌ها این کار را به دلایل یکسان انجام نمی‌دهند. همان‌طور که راجع به کثرت‌گرایی معقول گفته بود، شهروندان دیدگاه‌های دینی، فلسفی و اخلاقی متضادی دارند و برداشت سیاسی از عدالت را بنا بر دلایل متفاوتی تأیید می‌کنند. اصلاً به نظر رالز آموزه‌ی جامعه‌ی وجود ندارد که براساس آن همه‌ی شهروندان بتوانند درباره‌ی مسائل بنیادین عدالت سیاسی توافق کنند. برعکس، به نظر او، در جامعه‌ی بسامان برداشت سیاسی را چیزی تأیید می‌کند که آن را اجماع همپوش می‌نامد؛ یعنی برداشت سیاسی از عدالت از طرف آموزه‌های مختلفی تأیید می‌شود که پیروان زیادی دارد و در طول زمان از نسلی به نسل بعد دوام می‌آورد. و البته به نظر رالز، عدالت به مثابه‌ی انصاف سه ویژگی دارد که برای جلب اجماع همپوش مورد نیاز است: ۱- موضوع آن ساختار اساسی جامعه است. ۲- قبول آن مستلزم هیچ دیدگاه جامعه‌ی خاصی نیست. ۳- ایده‌های بنیادین این برداشت سیاسی در فرهنگ سیاسی عمومی جامعه وجود دارند و از آن گرفته می‌شود. این ویژگی‌های خاص که رالز آنها را برای برداشت سیاسی از عدالت بیان می‌کند، باعث می‌شود که دیدگاه‌های جامع متفاوت این برداشت سیاسی از عدالت را تأیید کند.^۲

همان‌گونه که دیدیم در شکل‌گیری نظریه‌ی عدالت جان رالز مبانی فلسفی و اخلاقی‌ای را می‌یابیم که همین باعث انتقاداتی به اصول عدالت او می‌شود. به همین

^۱ رالز، عدالت به مثابه انصاف، ص ۱۵۸.

^۲ Rawls, *Political Liberalism*, p. 137.

دلیل رالز برداشت سیاسی از عدالت را بیان می‌کند که عاری از هر گونه آرایشی باشد و البته منظور او این است که این برداشت از عدالت مبتنی بر هیچ دیدگاه متافیزیکی نباشد و صرفاً سیاسی باشد. با توجه به تحولی که در نظریه‌ی عدالت رالز می‌بینیم پرسش این مقاله این بود که آیا او توانسته است به ادعای خود پایبند باشد و برداشتی کاملاً سیاسی از عدالت را ارائه کند. سیر تحول نظریه‌ی عدالت رالز نشان می‌دهد که همان ارزش‌های اخلاقی که در مرحله‌ی اول نظریه‌ی عدالت رالز با استفاده از موقعیت اولیه مطرح می‌شود در مراحل بعدی نظریه‌ی عدالت هم حفظ می‌شود. همان‌گونه که رالز می‌گوید در مرحله‌ی دوم به دنبال ایده‌های شهودی پنهان در فرهنگ عمومی جامعه است که این ایده‌ها با نظری دقیق کاملاً اخلاقی‌اند و بنیادی متافیزیکی را برای نظریه‌ی عدالت رالز شکل می‌دهند. برای مثال در یک جامعه‌ی بسامان افراد آزاد و برابرند و مختارند که شیوه‌ی زندگی خویش را برگزینند، اینها مفاهیم متافیزیکی‌اند که متعلق به سنت فکری خاصی یعنی لیبرال دموکراسی هستند.

نتیجه

سخن گفتن از مفهوم عدالت بدون وارد شدن به مباحث فلسفه اخلاق امکان‌پذیر نیست البته رالز بحث در معنا و تحلیل ماهیت عدالت را کنار می‌گذارد. با توجه به تحول نظریه عدالت رالز اگر ادعای او را بخواهیم به طور مختصر بیان کنیم، باید بگوییم: شیوه و روشی نظام‌مند وجود دارد که به واسطه آن می‌توانیم به اصول عدالتی دست پیدا کنیم. این روش مبتنی بر هیچ دیدگاه فلسفی، مذهبی و یا اخلاقی جامع خاصی نیست؛ ولی در عین حال اخلاقی است. این اصول با توجه به وضع کلی انسان انتخاب می‌شوند و از همه عقلانی‌ترند و به همین دلیل می‌توانند حمایت دیدگاه‌های مختلف فلسفی، دینی و یا اخلاقی مختلف را به دست آورند. به این معنا این اصول اخلاقی و در عین حال سیاسی هستند.

برای رسیدن به اصول عدالت در ابتدا رالز از ایده قرارداد اجتماعی با استفاده از موقعیتی فرضی به نام موقعیت اولیه استفاده می‌کند. رالز شرایط اخلاقی در این

موقعیت فرض می‌گیرد که عدالت به مثابه‌ی انصاف را شکل می‌دهد. رالز منصفانه بودن این شرایط را مبتنی بر برابر بودن افراد و قرار گرفتن آنها در پرده‌ی جهل می‌داند. در این جا او دیدگاه فلسفی خاصی را در مورد انسان دارد. اگر چه شاید در نگاه اول این‌گونه به نظر برسد که اندیشه قرارداد اجتماعی رالز مبتنی بر ملاحظات غیرفلسفی است، اما با نگاهی دقیق‌تر مشخص می‌شود که در ورای عقلانیتی که در روش مبتنی بر قرارداد اجتماعی رالز وجود دارد، مفاهیم فلسفی و اخلاقی وجود دارد که اساس جامعه عادلانه او را تشکیل می‌دهد. رالز برای مثال در کتاب *نظریه‌ی درباره عدالت* از مبانی فلسفه اخلاق کانت استفاده می‌کند. عدالت رویه رالز از شرح و تفسیر کانت از خودآیینی و امر مطلق برخوردار است. طرف‌هایی که در موقعیت اولیه حضور دارند، افرادی عقلانی و خودآیین‌اند و همان‌طور که رالز می‌گوید می‌توان آنها را بت‌های فی‌نفسه تلقی کرد که به صورت خود آیین اصول عدالت را انتخاب می‌کنند. و خودآیینی و فی‌نفسه بودن افراد به این معناست که طرف‌ها اصول عدالت را به مثابه‌ی کاملترین بیان خود به عنوان یک موجود عقلانی آزاد و برابر برمی‌گزینند. همچنین رالز اصول عدالت را نشان‌دهنده امر مطلق می‌داند، امر مطلق اصل رفتاری است که برای یک شخص به واسطه‌ی سرشت او به مثابه‌ی یک موجود عقلانی آزاد و برابر کاربرد دارد.

رالز در این موقعیت با استفاده از فنی اخلاقی به نام تعادل تأملی به سازگاری این اصول با داوری‌های سنجیده که داوری‌های اخلاقی هستند می‌رسد. و این خود دلیل دیگری است بر مبنا و روش اخلاقی رالز برای رسیدن به اصول عدالت. البته رالز در *نظریه‌ی درباره عدالت* به طور ضمنی این مطلب را تأکید می‌کند چرا که می‌گوید اگر عدالت به مثابه‌ی انصاف موفق شود گام بعدی نظریه‌ی «درستی به مثابه‌ی انصاف» است. همچنین کلی و همگانی بودن اصول عدالت خود نشان از مبانی فلسفی دارد. به طور کلی او در این کتاب در جستجوی ترسیم پایه‌های اخلاقی یک نظام مطلوب است. در بررسی تحول نظریه‌ی عدالت رالز، از عدالت اخلاقی به عدالت سیاسی، به دو کتاب مهم رالز یعنی *لیبرالیسم سیاسی* و *عدالت به مثابه انصاف* پرداختیم. در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، رالز به دنبال ترسیم برداشتی سیاسی از عدالت است که در جوامع

دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی، که کثرت‌گرایی از ویژگی‌های بارز آن است، نظم اجتماعی را تضمین می‌کند. در این برداشت سیاسی به جای تکیه بر برداشتی از عدالت که مبتنی بر دیدگاه‌های فلسفی، از جمله موقعیت اولیه، مبانی فلسفی اخلاقی کانت و فن تعادل تأملی باشد؛ مفاهیم سیاسی و یا به تعبیر رالز ایده‌های اساسی پنهان در فرهنگ سیاسی جامعه‌ی دموکراتیک مدنظر قرار می‌گیرد. این برداشت از عدالت اجتماعی به دنبال جلب فراگیر و عام همه‌ی آموزه‌های جامع معقول است. درست است که رالز از موقعیت اولیه در آثار اخیر خود استفاده می‌کند، اما مسأله‌ی مهم این است که آیا این روش را می‌توان با ایده‌های اساسی فرهنگ جوامع دموکراتیک هماهنگ کرد. به عبارت دیگر، در مرحله‌ی اول شکل‌گیری نظریه‌ی *درباره عدالت*، رالز جامعه‌ی خاصی را پیش‌فرض نمی‌گیرد. در آنجا او بر آن بود که اصول عدالت را بازشناسد. اصول عدالتی که در موقعیت اولیه انتخاب می‌شود، معرف محتوای عدالت برای هر جامعه‌ای هست که درصدد تشکیل ساختار اجتماعی عادلانه است. اما در لیبرالیسم سیاسی جامعه‌ای خاص مورد نظر است که توسط همه آموزه‌های جامع معقول، چه مذهبی یا غیر مذهبی و چه لیبرال یا غیرلیبرال، ممکن است پذیرفته شود، که این مطلب با ایده‌ی موقعیت اولیه سازگاری ندارد؛ زیرا در آنجا جامعه‌ی خاصی مورد نظر نبود.

با توجه به برداشت سیاسی از عدالت، رالز دیگر نمی‌تواند ادعا کند که نظریه‌ی عدالت‌اش کلی، همگانی و جهانشمول است. این برداشت سیاسی از عدالت به عنوان مبنای اجماع همپوش استفاده می‌شود. همان‌طور که در پیش‌فرض‌های رالز گفتیم، به نظر او، با توجه به اینکه نظریه‌ی عدالت او مبتنی بر آموزه‌ی جامع خاصی نیست، می‌توان اجماع همپوش را به دست آورد. اما این مطلبی قابل مناقشه است، زیرا برداشت سیاسی رالز از عدالت از آموزه‌ی جامع خاصی، یعنی لیبرالیسم گرفته شده است. همچنین نظریه‌ای که ارائه می‌کند، نه یک برداشت سیاسی، بلکه آموزه‌ای نسبتاً جامع است و بنابراین نمی‌تواند مورد حمایت همه آموزه‌های جامع معقول قرار گیرد.

یادداشت‌ها

[۱] آنچه در اینجا در مورد برداشت از عدالت گفته شد، با توجه به تمایزی است که تام کمبل میان مفهوم عدالت و برداشت از عدالت گذاشته است. «مفهوم عدالت به معنای عدالت دلالت می‌کند، در حالی که برداشت از عدالت به معیارهای ارزشیابی از عدالت دلالت می‌کند. مفهوم عدالت ممکن است به عنوان مجموعه‌ای از اصول تحلیل شود که برای ارزیابی نهادهای اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود در حالی که برداشت‌های گوناگون از عدالت نمایانگر دیدگاه‌های مختلفی هستند که در خصوص محتوای این اصول ارائه می‌شود.» نک:

Campbell, T., *Justice*, London, Macmillan Education LTD, 1988, p.4.

[۲] خودآیینی در کتاب *بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق* کانت، یکی از صورت‌های امر مطلق است. خودآیینی دال بر توانایی و مسئولیت ما است به دانستن اینکه اخلاق از ما چه می‌خواهد: «من هیچ‌گاه نباید جز این رفتار کنم تا که همچنین بتوانم اراده کنم که آیین رفتارم به قانونی عام بدل شود.» نک: کانت، *بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق*، ص ۲۷.

کانت امر مطلق را هنجار نهایی اخلاق می‌خواند. چنین هنجاری یکتاست و وجود بیش از یکی از آن ممکن نیست. امر مطلق یک قضیه‌ی تألیفی پیشینی است که کانت آن را حکم اخلاق نیز می‌نامد. او در امر مطلق ماهیت قانون و فرمان را نشان می‌دهد. نک: همان، ص ۵۳. رالز از خودآیینی و امر مطلق کانت در مورد اصول عدالت استفاده می‌کند به این معنا که «اشخاص با رفتار برآمده از این اصول، مستقل و خودآیین عمل می‌کنند.» نک:

Rawls, *A Theory of Justice*, p.452.

[۳] رالز در *لیبرالیسم سیاسی* به کرات از آموزه‌های جامع معقول سخن می‌گوید. به نظر او برداشت سیاسی او از عدالت آموزه‌ی جامع معقولی نیست ولی می‌تواند حمایت آموزه‌های مختلف جامع را به دست آورد. آموزه‌های جامع معقول از نظر او سه ویژگی دارند: «۱- یک آموزه‌ی جامع معقول، کاربرد عقل نظری‌ای است که جنبه‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی مهم زندگی انسان را پوشش می‌دهد. ۲- یک آموزه‌ی جامع معقول همان کاربرد عقل عملی است. هم عقل عملی و هم عقل نظری همراه با هم در صورت‌بندی‌اش استفاده می‌شوند. ۳) در حالی

که یک آموزه‌ی جامع معقول ضرورتاً ثابت و متغیر نیست، اما معمولاً به یک سنت و آموزه‌ی فکری، متعلق است، اگر چه در طول زمان ثابت است و تحت تغییرات ناگهانی نیست. نک: Rawls, J., *Political Liberalism*, p. 59.

[۴] در شکل‌گیری تحول نظریه‌ی رالز، مفهوم شخص به شهروند تبدیل می‌شود. «در تبدیل از آموزه‌ی جامع عدالت به مثابه‌ی انصاف به مفهوم سیاسی عدالت به مثابه‌ی انصاف، ایده‌ی فرد دارای شخصیت اخلاقی، همراه با ظرفیت کامل عاملیت اخلاقی به ایده‌ی شهروند تبدیل می‌شود.» نک: رالز، *عدالت به مثابه انصاف*، ص ۴۷.

منابع

۱. اسپرینگز، توماس، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه‌ی فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۸۲.
۲. رالز، جان، *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه‌ی عرفان ثابتی، تهران، آگاه، ۱۳۸۴.
۳. کانت، امانوئل، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه‌ی حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
۴. کهن، لارنس، *متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و دیگران، تهران، نی، ۱۳۸۱.
۵. همپتن، جین، *فلسفه سیاسی چ ۱*، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
6. Alejandro, R., *The Limits of Rawlsian Justice*, Baltimore, The John Hopkins University Press, 1998.
7. MacIntire, A., *A Short History of Ethics*, London, Routledge, 1998.
8. Mason, H. E., "Midwest Studies in Philosophy" in: *Critical Assessments of Leading Political Philosophers II*, (ed.) Chandran Kukathas, London & New York, Routledge, 2003.
9. Nagel, T., "Rawls on Justice" in: *Reading Rawls* (ed.) Norman Daniels, Stanford, Stanford University press, 1989.
10. Rawls, J., *A Theory of Justice*, Cambridge, Harvard University Press, 1999.
11. Rawls, J., *Political Liberalism*, New York, Columbia University Press, 1996.
12. Rawls, J., *The Laws of Peoples*, Mass, Harvard university Press, 1999.
13. Raz, J., "The Claims of Reflective Equilibrium" in: *Critical Assessments of Leading political philosophers II*, (ed.) Chandran Kukathas, London & New York, Routledge, 2003.
14. Warburton, N., *Philosophy: The Classics*, London & New York, Routledge, 1998.